تحلیل واقعه سفرنامه روحی نظامی در مخزن‌الاسرار نظامی

فاطمه امامی[1]

تاریخ دریافت:۹۴/۹/۲
تاریخ پذیرش:۹۴/۱۱/۲۸

چکیده

هدف مقاله حاضر آن اســت تا نشــان دهد اولین اثر و شــاید بتوان گفت مهم‌ترین اثر نظامی که بیشــتر محققان معتقدند ساختار بسیار پیچیده‌ای دارد کتاب مخزن‌الاسرار است.نظامی هنگام سرودن این اثر مشــغول ریاضت بدن و تهذیب و تصفیه روح و مراقبت در اعمال دین بوده اســت و کتاب، حاصل چله نشینی وی است. نظامی در این اثر بیشتر از هر چیز به متافیزیک توجه داشته است یعنی به اندازه توجه به هنر و ارکان زیبایی شعر، به اندیشه نیز توجه داشته است اندیشه‌ای که بزرگ ترین کار کرد آن رســیدن به معرفت و خودشناسی و شناخت حقیقت هستی بوده است.وی از دیدار نفس یا همزاد یا فرشــته آســمانی خویش و تجربه‌های عرفانی خود سخن می‌گوید توجه او در کل اثر به عدد چهل موید این موضوع است.او در این اثر از دو سفر یاد می‌کند سفر به درون دل و نوعی معراج.

کلید واژه: نظامی، مخزن الاســرار، متافیزیک، ریاضت، معرفت، عدد چهل، ســفر، دل، دیدار با همزاد، معراج.

۱ – دکترای زبان و ادبیات فارسی، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، ایران. femami@ymail.com

مقدمه

قرن ششم، قرن گسترش اندیشه‌های عرفانی و صوفی‌گری است. تصوف با رشد و گسترش خود، در این قرن، بر شعر فارسی تاثیر گذاشت و با آن درآمیخت. اندیشه‌های عرفانی در شعر رسوخ کرد و شاعران این اندیشه را در شعر خود آوردند.نظامی گنجوی از جمله این شاعران است که منظومه حکمی و عرفانی خود مخزن الاسرار را تحت تاثیر این تفکر سرود.

اولین مثنوی نظامی مخزن‌الاسرار است.مخزن‌الاسرار شامل ۲۲۶۰ بیت است در بحر سریع.این مثنوی در حدود سال ۵۷۰ به نام فخرالدین بهرام شاه بن داود به نظم درآمد و مشتمل بر بیست مقاله در مواعظ و حکم است حاوی اندیشه‌های زاهدانه و عارفانه، خودشناسی و خداشناسی.وی برای تاثیر گذاری بیشتر بعد از هر مقاله داستانی کوتاه اما پر محتوا و دلنشین روایت کرده است.نظامی در مخزن‌الاسرار به ریاضت و چله‌نشینی خود اشاره دارد." او در زمان سرودن مخزن‌الاسرار اشتغال به ریاضت بدن و تهذیب نفس و تصفیه باطن داشته است." (شهابی ۱۳۳۴:۴۵)

او برای نام گذاری اثر دقت فراوانی داشته است آن چنان که در بیتی از کتاب خود نام اثر را نیز می‌آورد.

مایه درویشی و شاهی درو　　مخزن اسرار الهی درو

(ص۳۵ب۱۴)

اهمیتی که وی برای دل قائل است نشان از تاثیر پذیری از اندیشه‌های عارفانه دارد. وی به سیر و سلوکی درونی می‌پردازد و ریاضت او را در این راه دل بر عهده می‌گیرد و رایض او دل است.

با توجه به بسامد پر تکرار دل در کتاب مخزن‌الاسرار موضوع محوری اثر دل است و نظامی دل را جایگاه و مخزن اسرار می‌داند.نظامی اثر خود را زمانی تالیف کرده‌است

که حدود چهل سال دارد و همانطور که یاد شد وی در حال ریاضت و مراقبه و نوعی چله نشـینی اسـت.او در این اثر بارها از عدد چهل یاد می‌کند و توجه خاصی به این عدد دارد وی در این کتاب سـفری را آغاز می‌کند این سـفر به درون دل اسـت و او درسـت مانند یک پزشـک به درون دل راه می‌یابد و به تشریح آن می‌پردازد سپس با دل سخن می‌گوید و طی دو خلوت به دو ثمره دست می‌یابد.دیدار با معشوق حقیقی و سفری معراج گونه.

بیشتر کسـانی که به مخزن الاسرار نظامی پرداخته‌اند به دلیل پیچیدگی و مشکلات متن تنها به شـرح و تفسـیر ابیات می‌پردازند.با جسـتجو و بررسی دقیق نگارنده به دو مقاله دست یافت مقاله اول به درون‌مایه مخزن الاسرار پرداخته و درباره دل است که تا حدودی به موضوع ما توجه دارد.نام مقاله" تصور دل در مخزن الاسرار نظامی" است و نویسـنده آن صدیقه سلیمانی و گروه مولفان می‌باشد.و مقاله دوم " نظامی شاعر صوفی مسـلک " از دکتر یعقوب نوذری و حجت الله قهرمانی اسـت. که به موضوع عرفان و تصوف نظامی پرداخته استاین مقاله نیز اشاره‌ای اندک به موضوع بحث ما دارد.

اما در این تحقیق سـعی بر آن است حقیقت و ماهیت مخزن‌الاسرار را معرفی کند این که اثر یک اثر پیچیده اسـت و در آن نظامی به متافیزیک توجه داشته‌اسـت و او در طول اثر چهل روز به ریاضت پرداخته اسـت و نظامی زمینه دو سـفر را پی‌ریزی کرده‌است، سفری به درون دل و شناخت دل و سفری معراج گونه که او را به معرفت می‌رسـاند. ماخذ اصلی این تحقیق مخزن الاسـرار نظامی به تصحیح سعید حمیدیان اسـت اما در بسـیاری از موارد برای درک معانی از شـرح مخزن الاسرار دکتر مهدی ماحوزی و همچنین شـرح مخزن الاسـرار دکتر ثروتیان کمک گرفته شد.البته نگارنده از اثر ارزشـمند دکتر برات زنجانی "احوال و آثار و شـرح مخزن الاسرار نظامی "نیز بی بهره نماند.

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

خاص، قادر می‌شوند از طریق این قوه با "عقل فعال " متصل شده، به داده‌هایی دست پیدا کنند که جایگاه متافیزیکی دارد.فارابی از رویایی سخن می‌گوید که سر چشمه آن حس‌های مادی، حس مشترک، محتویات حافظه یا حتی نتیجه تفکرات مان نیست بلکه ناشی از اتصال قوه مذکور با عقل فعال است.چنین رویایی، که گاهی مشتمل بر پیشگویی است صاحب قوه متخیله را به مرتبه "نوعی از نبوت " می‌رساند تجارب و حالات مذکور ممکن است در خواب یا بیداری روی دهد.در صورت دوم، قوه متخیله می‌تواند معقولات را محاکات کند و موجودات شریف را ببیند.(نظامی با زیبا رویی دیدار می‌کند)این بالاترین حدی است که فیلسوفان برای قوه مذکور قائل شده‌اند. (زرقانی، ۱۳۹۰-۳۷)

آیا قوه متخیله نظامی وی را به مرتبه "نوعی از نبوت"رسانده است؟

نظامی در ادامه می‌گوید:

پرده رازی که سخن پروری است سایه‌ای از پرده پیغمبری است

(ص:۴۷ب۳)

این بیت نیز می‌تواند تاکیدی باشد بر این که وی سخن پروری را سایه‌ای از پیغمبری می‌داند.

این دو نظر محرم یک دوستند این دو چو مغز، آن همه چون پوستند

(ص۴۷ب ۱۰)

و بالاخره نظامی دو نظر پیغمبری و شاعری را محرم دیدار رخسار دوست حقیقی می‌داند.

با این توضیحات به نظر می‌رسد که مخزن‌الاسرار نظامی به اندازه توجه شاعر به هنر و ارکان زیبایی شعر، به اندیشه نیز توجه داشته‌است، اندیشه‌ای که بزرگ‌ترین کار کرد آن در خودشناسی و شناخت حقیقت هستی بوده است.به عبارتی مهم‌ترین دغدغه

شـــاعر، توجه به عالم متافیزیک و رســـیدن به معرفت بوده‌است. و به دنبال آن دغدغه مولف توجه به این موضوع است که مخزن‌الاسرار حاصل الهامات شخصی شاعر است الهاماتی که در نتیجه ریاضت‌های شاعر و حاصل تهذیب و تصفیه روح او بوده‌است.

سلوک سالک سفری معنوی است و در این سفر مراحلی را قطع می‌کند و از منازلی می‌گذرد.هر مرحله مقامی است که سالک به آن در می‌آید و پس از آن که در یک مقام به کمال رسید به مقام برتر می‌رود سالک در لغت به معنی رفتار کننده و طی کننده راه است و در اصطلاح صوفیه به آن صوفی اطلاق می‌شود که از خود به جانب حق گام بر می‌دارد و طالب تقرب پیشگاه الله است.در این سفر نظامی سالک است و این سفر برای خود او اتفاق می‌افتد.

چون علـــم لشـــکر دل یافتـــم　　روی خـــود از عالمیـــان تافتـــم

(ص ۵۱:ب۸)

ســـالک و مسافر کسی است که شـــهوات طبیعی و مالوفات جسمانی را رها کند و از لباس صفات بشـــری بیرون آید و از تیرگی تعین خودی که حجاب حقیقت اســـت صافی گردد.او اولین حرکت خود را برای این کمال، روی از عالمیان تافتن می‌داند.

ســـفر به پای دل و باطن (ســـیر انفســـی)که به قصد دیدار سر منزل معشوق جاوید انجام می‌گیرد و با ریاضت‌های فراوان و تهذیب نفس برای مســـافر راه حق و حقیقت همراه است تا با دلی آیینه گون و پاک از ناپاکی و کدورت‌ها به دیدار محبوب ازلی‌اش بشتابد.نظامی از عبادت‌ها و ریاضت‌های خود چنین یاد می‌کند:

چون که ندیدم ز ریاضت گزیر　　گشـــتم از آن خواجـــه ریاضـــت پذیـــر

رایض من چون ادب آغاز کرد　　از گـــره نـــه فلکـــم بـــاز کـــرد

(ص۵۲:ب۵-۷)

این اتفاق با عدد چهل در ارتباط اســـت شـــاید در طول چهل روز روی می‌دهد به

همین دلیل در طول اثر بارها با این عدد رو برو می‌شویم.

عدد چهل:

شـــاید بهتر باشـــد در این بخش به بررســـی عدد چهل از دیدگاه آن ماری شـــیمل بپردازیم.

"چهل، عدد انتظار آزمایش و تنبیه اســـت که بدون شـــک جنبه نخستین آن، یعنی انتظار، کمتر شـــناخته شـــده و درعین حال از همه مهم‌تراســـت.به زعم رنه آلنده، عدد چهل، نشـــانه به پایان رســـیدن یک دوره تاریخ اســـت.دوره‌ای کـــه می‌باید نه فقط به تکرار بلکه به تغییری اساسی و گذر از نظام عملی یک زندگی به زندگی دیگر منتهی می‌شود.عدد چهل، انتظار، تمامیت و کمال را در خود جای داده‌است و بنابراین کمال انسان شخص و آغاز دوره‌ای تازه را نشان می‌دهد."(شیمل:۲۶۸، ۱۳۸۹) شاید این اثر نیز مایه انتظار، تمامیت و کمال برای نظامی بوده است.

اشاره نظامی به عدد چهل در بیت‌های مخزن‌الاسرار:

عدد چهل به شکل‌های مختلف در مخزن الاسرار دیده می‌شود.نظامی ریاضت‌های خود را با یک چله نشـــینی آغاز می‌کند و در جای جای اثر خود به عدد چهل اشـــاره می‌کند.

یک کف پست تو به صحرای عشق　　برگ چهل روزه تماشـــای عشـــق

(ص۳۰:ب ۹)

طبـــع که با عقـــل به دلالگیـــست　　منتظـــر نقـــد چهـــل سالگیســـت

(ص۴۸:ب ۶)

تا به چـــهل ســـال که بالغ شـــود　　خـــرج ســـفرهاش مبالـــغ شـــود

(ص۴۸:ب۷)

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۳۳ ◇◇◇

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۲- در" انجام کتاب " دو بیت به عنوان تخلص دیده می‌شود.

بانگ بر آورد جهان کای غلام گنجه کدام است و نظامی کدام؟

(ص ۱۸۰:ب۲)

برد نظامی ز پی زیورش غرقه گوهر ز قدم تا سرش

(ص ۱۸۰:ب۴) مرا

۳-همانطور که اشاره شد شاید بتوان تفکر نظامی را در مورد عدد چهل از همان آغاز یعنی در فهرست اثر هم به گونه‌ای دید فهرست مخزن‌الاسرار از نگاهی دیگر(که شاید به فهرست مورد نظر نظامی نزدیک‌تر باشد.)

لازم است قبل از آوردن فهرست یاد آور شد که دکتر حمیدیان درباره بخش‌های مختلف کتاب یاد می‌کند که "مخزن‌الاسرار منظومه‌ای است حکمی-اخلاقی و تا حدودی عرفانی که قابل تقسیم به سه بخش مشخص است.

نخست که بیشتر حاوی مقدمات سنتی از قبیل توحید و مناجات، نعوت پیغمبر اکرم، مدح ممدوح، بیان اهمیت و مقام این دفتر و امثال این‌هاست، دوم بخشی که می‌توان آن را عرفانی خواند، شامل توصیف دل و عوالم آن و بیان چگونگی خلوت و پرورش دل، سوم بیست مقاله که بیشتر موضوعات آن‌ها را امور اخلاقی و دینی تشکیل می‌دهد.بیست مقاله که در دنبال هر یک داستان و تمثیل بسیار مناسب و شیرین موافق مقام آورده است."(حمیدیان:ص الف)

اما نگارنده کتاب را به دو بخش تقسیم کرد بخش اول شامل بیست موضوع که از شماره یک آغاز می‌شود تا شماره نوزده که ثمره خلوت دوم است.سپس بیست مقاله که در میان بخش اول قرار می‌گیرد یعنی عدد نوزده و آخرین شماره بخش اول یعنی شماره بیست انجام کتاب است.پس کتاب دارای دو بخش بیست تایی است که عدد چهل را می‌سازد.

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

همانطور که در فهرســت مطالب مخزن‌الاســرار می‌توان دید مخزن‌الاسرار دارای ساختار حلقوی است. نوزده موضوع در آغاز آمده بعلاوه بخش انجام کتاب که شماره بیســت را می‌ســازد و در میان آن درست قســمت مرکزی کتاب بیست مقاله به همراه بیســت حکایت آورده شده‌اســت. یعنی میان بخش نوزدهم و بیســتم که انجام کتاب اســت.در میان اثار بســیار مهم دنیا ما شاهد آثار برجســته‌ای هستیم که دارای ساختار دایــره‌ای یا حلقوی هســتند از جمله هفت پیکر نظامی و مثنوی و بســیاری آثار مهم دیگر. (صفوی:۱۳۸۸، ۲۸)

دیدگاه محققان درباره مخزن‌الاسرار:

بسیاری از محققان معتقدند که کتاب مخزن‌الاسرار کتاب نسبتا مشکلی است.شاید اولین کســی که به دیریاب بودن اثر اشاره کرده است امیر خسرو دهلوی باشد وی در کتاب مطلع الانوار که به تقلید از نظامی سروده است می‌گوید:

سازم از آن سان به سرای سپنج　　پنــج کلیــد از پــی آن پنــج گنــج
کانــچ به هر گنـــج بود ناپدید　　فتــح شــود هــم ز زبــان کلیــد

(دهلوی، ۱۹۵۰ص۵۲:ب ۲۰و۲۱)

او می‌داند برای درک این اثر نیاز به کلید است بنابر این آثار خود را کلیدی می‌داند برای درک آثار نظامی.

بعدها دکتر زرین کوب از سختی و پیچیدگی کتاب مخزن‌الاسرار می‌گوید:

" امــا افراط درین نــوآوری که احیانــا کلام او را در پیچ و خم اســتعارات غریب وتعبیرات بی ســابقه به تعقید و ابهام کشاند، فهم دقیق پاره‌یی از معانی و اغراض وی را دشوار ساخت."(حمیدیان: ۱۳۸۰ص۴س۱-۳)

سعید حمیدیان درباره نظامی می‌گوید:

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

می‌رسد که باید به آن بیشتر پرداخته شود.

پانصد و هفتاد بس ایام خواب　　روز بلند است، به مجلس شتاب

در این بیت روی سخن نظامی به پیغمبر است. وی از پیغمبر می‌خواهد که پس از پانصد و هفتاد سال از خواب بیدار شود. کدام خواب؟ احتمالا اشاره به مرگ پیغمبر دارد که در زمان تالیف اثر ۵۷۰ سال از آن می‌گذشته است.

نظامی در این مرحله به ثنای ملک بهرام شاه و ترتیب و چگونگی نظم کتاب و فضل و فضیلت سخن و وصف سخن و سخندان پرداخته است.پس از آن به" شناختن دل " که منظور اصلی و هدف نهایی وی از سرودن این مثنوی است می‌پردازد. از بحث و مطالعه در اشعار مخزن‌الاسرار که حاوی موضوعات فلسفی و اخلاقی و دینی است چنان برمی‌آید که توجه شاعر در این مثنوی بیشتر به گوهر تابناک "دل "است.

سفر نظامی به دل

نظامی از سفری که برای خود او رخ داده این گونه یاد می‌کند:

این سفر از راه یقین رفته‌ام　　راه چنین رو که چنین رفته‌ام

هم سفران جاهل و من نو سفر　　غربتم از بی کسیم تلخ‌تر

در این بخش از مثنوی، شاعر عارف به زبان رمز از سفری که برای خود او اتفاق افتاده سخن می‌گوید و مشاهدات خویش را در حالت خاص مراقبه و ذکر بیان می‌کند و از نشستن به ذکر و دم عارفانه در یک شب خلوت و یافتن راه دل و رسیدن به مشاهده مربوط به شب قدر خویش را به نظم می‌کشد.و از غروب یک روز آفتابی دلگیر و نگران‌کننده، وضع درونی خود و اوضاع بیرون از خویش و طبیعت گزارش می‌کند که این گزارش طبیعت و وصف شب تاریک، خود براعت استهلالی است بسیار پیچیده و راز دار ولیکن غرض اصلی شاعر روشن نیست برای همین به دقت

بیشتری نیاز دارد.

شـــاعر در چنین شبی با "سخن و اندیشـــه و نظم خود "به بحث می‌نشیند، "هاتف خلـــوت "در تنهایی شـــاعر به او می‌آموزد که چه کارهایی بایـــد انجام دهد، و در این هدایت و راهنمایی است که راه ذکر شبانه و لزوم پیر معرفت را در زمان چهل سالگی شـــاعر به وی باز می‌گوید (شـــاعری که پیش از آن راه زهد خشـــک در پیش داشته و خود آموزگار حکمت سقراطی است).سروش غیبی او را به ترک دنیا دعوت می‌کند.

راهنمای سفر:

نظامی در این سفر سه راهنما دارد:

هاتف خلوت:

هاتـــف خـــلوت به من آواز داد: وام چنـــان کـــن کـــه تـــوان بـــاز داد

(ص۴۷:ب۴)

دل:

دل به زبان گفت که:ای بی زبان مـــرغ طلـــب، بگـــذر از ایـــن آشـــیان

(ص۵۱:ب۹)

خواجه دل:

خواجـــــه دل عهـد مرا تازه کرد نـــام نظامـــی فلـــک آوازه کـــرد

(ص۵۲:ب۴)

خواجه گریبان چراغی گـــــرفت دســـت منـــو دامـــن باغـــی گرفـــت

(ص۵۳:ب ۶)

آغاز حرکت نظامی برای یک سفر روحانی:

من به چنین شب که چراغی نداشت بلبـــل آن روضـــه کـــه باغـــی نداشـــت

خون جـــــگر با ســـخن آمیختـــــم آتـــش از آب جگـــر انگیختـــم

با سخنم چـــون ســـــخنی چند رفتبـــی کســـم اندیشـــه دریـــن پنـــد رفت

(ص ۶۰:ب ۱۰)

برخلاف شـــاعران پیش و پس از او که تنهـــا به آموزش و راهنمایی مخاطبان خود می‌پردازند و یا از وقایع سالکان دیگر سخن می‌گویند نظامی از اتفاقی سخن می‌گوید که برای خودش روی داده است.سخن شاعر در" شناخت دل "و آن که کلید به دست دل است آغاز می‌شود.

هاتف خلوت می‌گوید:در این راه باید پی دل بروی و در طریقت عرفان قدم بزنی تا سخن تو از دل و سینه تو نشات بگیرد و بی رنج و زحمت به دست بیاید، بیهوده این همه غم و غصه و پریشانی را به خود راه مده و طریقه کار را از من بیاموز و آنگاه آن طریقه را به نظامی می‌آموزد و شاعر عملا نتیجه این ریاضت و شناخت دل را به نظم می‌کشد.

هاتف خلوت از نظامی می‌خواهد تا لوازم وشرایط سفر را این گونه در خود مهیا کند:

هاتف خـــلوت به مـــن آواز داد: وام چنـــان کـــن کـــه تـــوان بـــاز داد

آب در این آتش پاکت چراست؟ بـــاد جنیبـــت کـــش خاکـــت چراســـت؟

خاک تب آرنده به تابوت بخـش آتـــش تابنـــده بـــه یاقـــوت بخـــش

تیر میفکن که هدف رای توست مقرعـــه کـــم زن، کـــه فـــرس پای توســـت

غافل از این بیش نشاید نشـست بـــردر دل ریـــز، گـــر آبیـــت هســـت

درخم‌این‌خم‌که‌کبودی‌خوش‌است قصـــه دل گـــو که ســـرودی خوش اســـت

دور شـــو از راهـــزنان حـــواس راه تـــو دل دانـــد دل را شـــناس

عرش روانی که ز تن رســـته‌اند شـــهپر جبریـــل بـــه دل بســـته‌اند...

زنده به جان خود همه حیوان بود زنـــده بـــه دل بـــاش، که عمـــر آن بـــود...

یار کنـــون بایدت افـــسون مخوان درس چهـــل ســـالگی اکنـــون مخـــوان

(ص۴۷:و۴۸)

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

مطیع خویش می‌گرداند و از آنها می‌برد این دو سه یاری که تو داری ترند فاسقند و بر جای خشکیده‌اند و نمی‌توانند به عالم معنی و اسرار سفر کنند پس دست به فتراک دل باید زد و باید پیش دل خاک شوی تا از عالم اسرار آگاه گردی.بعد از این از آفرینش دل می‌گوید.و معتقد است که از آمیزش صورت و جان دل پدید می‌آید ترکیبی از اکد جسمانی و روحانی.

سپس نظامی می‌گوید:

چون سخن دل به دماغم رسید — روغن مغزم به چراغم رسید
گوش درین حلقه زبان ساختم — جان هدف هاتف جان ساختم
چرب زبان گشتم از آن فربهی — طبع ز شادی پر و از غم تهی
ریختم از چشمه چشم آب سرد — کاتش دل آب مرا گرم کرد
دست بر آوردم از آن دست بند — راهزنان عاجز و من زورمند
در تک آن راه دو منزل شدم — تا به یکی تک به در دل شدم

(ص۴۹)

چون نام دل را شنیدم، از روغن مغز خود مانند چراغ فروزان شدم و جان را هدف هاتف جان ساختم راهزنان حواس عاجز و من زورمند بودم درآن راه دو منزل رفتم تا با یک تک به در دل رسیدم.

من سوی دل رفته و جان سوی لب — نیمه عمرم شده تا نیمه شب
بر در مقصوره روحانیم (دل) — گوی شده قامت چوگانیم
گوی به دست آمده چوگان من — دامن من گشته گریبان من
پای ز سر ساخته و سر ز پای — گوی صفت گشته و چوگان نمای
کار من از دست و من از خود شده — صد ز یکی دیده، یکی صد شده

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

کارکنان هفتگانه دل معرفی می‌کند که قلب صنوبری، شش، جگر، زهره، سپرز، معده، گرده باشد.هر یک را به تفصیل شرح می‌دهد و چون رشته هر هفت به هم متصل است آن را تشبیه می‌کند به یک افسانه که مشتمل بر هفت حکایت است.

در این بارگاه شه نیمروز یعنی دل حقیقی صدرنشین بود.

در نفس آباد دم نیمسوز صدر نشین گشته شه نیمروز
سرخ سواری به ادب پیش او لعل قبایی ظفر اندیش او
تلخ جوانی بزکی در شکار زیر تر از وی سیه‌ی درد خوار
قصد کمین کرده کمند افکنی سیم زره ساخته رویین تنی

(ص۵۱، ب۵)

۱- نفس آباد دم نیمسوز= شش۲- سرخ سوار = قلب صنوبری

۳- لعل قبا = جگر ۴- تلخ جوان= زهره

۵- سیه درد خوار = سپرز۶- کمند افکن = معده ۷- رویین تن = کلیه قلوه

توجه او به دل و بی توجهیش به هفت خلیفه(یعنی اندام‌های دیگر)به نکته جالب دیگری اشاره دارد و آن دست کشیدن از اندام‌هایی است که خواهش‌های نفسانی همه در بر آوردن نیازهای آن‌هاست.

چون علم لشکر دل یافتم روی خود از عالمیان تافتم

(ص۵۱:ب۸)

این همه پروانه بودند و دل شمع بود و من مهمان دل شدم وقتی به درگاه دل رسیدم روی از عالمیان تافتم.اما وقتی به این جایگاه رسیدم دل به زبان گفت:ای بی زبان به دنبال مرغ باش و دست از این آشیان بکش.

دل به زبان گفت که: ای بی زبان مرغ طلب بگذر از این آشیان

(ص۵۱:ب۹)

دل با نظامی سخن می‌گوید:او می‌گوید بدان که آتش وجود من با دود آشیان قلب جسمانی محرم نیست زیرا من نمکمو این گوشت پاره نمکسود هم نیست، تا به نمک چه رسد.سایه من از قلب صنوبری که شکل سرو دارد توانا تر و پایه‌ام از این پایه جسمانی بالاتر است.پس به دنبال آن مرغ باش. دکتر پور نامداریان در این مقام معتقد است"وقوع تجربه‌های از این دست که در حالتی ورای آگاهی اتفاق می‌افتد مستلزم ایجاد شرایط روانی خاصی است که با زهد و ریاضت حاصل می‌شود."(پورنامداریان، ۱۳۹۰ص۱۷)

آغاز ریاضت‌های نظامی:

خواجه دل عهد مرا تازه کرد و من چاره‌ای جز ریاضت ندیدم از آن خواجه ریاضت‌پذیر شدم.چنان که نظامی خود"دل " را تفسیر و تاویل می‌کند غرض وی و بزرگان اهل سخن و عرفا از "دل"معنی و حقیقتی است بسیار لطیف و دقیق که خانه و جای عشق و مرکز عواطف و احساسات است و مظهر و نماینده آن "قلب دل " ظاهر است.مقصود از "دل" آن جوهر و موجود عزیز و لطیفی است که عرفا درباره آن گفته‌اند " قلب المومن بین اصبعین من اصابیع الله" (دل مرد در میان دو انگشت از انگشتان خداست).در نظر اهل دل تا کسی خود به مقام صاحب دلی نرسد و جرعه از زلال چشمه صافی دل ننوشد پی به مقام و معنی دل نخواهد برد و جزء بی‌خبران خواهد بود.

در واقع غرض شاعر بزرگوار از سرودن این مثنوی توجه دادن مردم به خودشناسی و خداشناسی و پاکی و پاکیزگی تن و روان از آلایش و کدورات طبیعی و پیروی از دین و حق و عدالت و پژوهش صفات و اخلاق پسندیده است.

به عقیده نظامی راه خودشناسی و خداشناسی که مقصد تمام خردمندان و فلاسفه

۱۴۷ ◇◇◇

از قیود عالم جســمانی آزادم کرد. رشــته ادب و ریاضت من هر چند گره در گره بود، خواجه رایض از ســر رشــته ریاضت پای بر نگرفت تا من کامل شدم.یا آنکه من از ســر رشته پای برنگرفتم تا سر رشــته به جایی رسید که گره‌های علایق تمام بریده شــد.اما خواجه دل با ایــن وصف و قصه که در بند و گرفتار درون ماســت، خداوند ماست.

تا سر این رشــته به جایــی رسید　　کان گــره از رشــته بخواهد برید

خواجه مع القصه که دربند ماست　　گرچه خدا نیست خداوند ماست

(ص۵۲:ب۸و۹)

دکتر پور نامداریان معتقد است:"الله نامی است بیانگر ذات الهی با کلیت و صفات آن است که به یکی از اسما و صفاتش آشکار می‌گردد...آنچه ما از راه تخیل و در پاسخ تخیل ازلی الهی می‌آفرینیم، خدایی موهوم نیست که یکسره مخلوق ما باشد بل همان خدایی اســت که از ازل با ما بوده، به همین دلیل، مثال خدایی که مومن می‌آفریند، در ضمن مثال وجود خود او نیز هست."(پور نامداریان، ۱۳۹۰ص۸۶)

خلوت اول در آغاز صبح و سحرگاه اتفاق می‌افتد.

روزی از ین مــصر زلیــخا پنـــاه　　یوســفی کرد و برون شــد ز چاه

چشم شب از خواب چو بر دوختند　　چشــم چــراغ ســحر افروختنــد

صــبح چراغی ســـحر افروز شـــد　　کحلــی شــب قرمزی روز شــد

(ص۵۳:ب۳ – ۵)

دل از مصر بدن که زلیخای شــهوات را پناه اســت، چون یوسف از زلیخا گریخت و از چاه طبیعت و جسم بیرون آمد.در اینجا چشم شب، ستارگانند و خفتن آنان تمام شدن شب است و چراغ سحر صبح است و کحلی شب سیاه جامه شب است که بدل به حاشیه لباس قرمز روز گردید، که شفق باشد.

حـــال ببینیـــم در این روز که خلـــوت اول نظامی در آن صـــورت گرفته چه اتفاقی می‌افتد.

خـــواجه گـــریبان چـــراغی گـــرفت دســـت مـــن و دامـــن باغـــی گرفـــت
دامـــنم از خـــار غـــم آســـوده کـــرد تـــا بـــه گریبـــان بـــه گل آمـــوده کـــرد
(ص۶۹:ب۶و۷)

خواجه دل (که پیر و مرشد اوست)چراغی به دست میگیرد و با دست دیگر، دست گیر نظامی می‌شود برای شروع مسیر، خواجه دل او را به باغی می‌برد که سرتاسر گل است و دامن او را از غم آسوده می‌کند و او را تا به گریبان سرشار از گل می‌کند.

این اتفاق عینا برای بها الدین نیز روی داده است.

"الله را دیدم که صد هزار ریاحین و گل و گلســتان و ســمن زرد و سپید و یاسمن پدید آورد و اجزای مرا گلزار گردانید".(فروزان فر، ۱۳۶۵: ۲۰)

این شـــعر منثور بهاءالدین ولد بیان تجربه‌ای روحی اســـت کـــه تلویحاً به حصول معرفتی بدون واسطه حس و عقل اشاره دارد.

این در واقع دیدار با خویشـــتن خویش اســـت و نشـــان می‌دهد کـــه این موضوع همانطور که مورد توجه دیگر عارفان قرن ششم بوده، از اشتغالات برجسته ذهن نظامی نیز بوده است.

نظامی در آنجا دچار حالاتی می‌شـــود از جمله، گریختن غم، شـــادی و حیرتی که موجب می‌شود او مانند گل پیرهن در تن چاک کند.تا این که اتفاقی برای او می‌افتد.

تـــا عـــلم عشق بـــه جـــایی رسید کـــز طرفـــی بـــوی وفایـــی رســـید
نـــکته بـــادی بـــه زبـــان فصیـــح زنـــده دلـــم کـــرد چـــو بـــاد مســـیح
(ص۵۳:ب۱۲)

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

سپس نظامی از زیبایی فرا زمینی این معشوق سخن می‌گوید.

گـــل نفـــسی دیـــــد شکر خـــنده‌ای بـــر گـــــل و شـــکّر نفـــس افـگنده‌ای

(ص۵۹:ب۲)

این زیبا رو رنگ به گل و شیرینی به شکر وام داده است.

فـــتنه آن مـــــاه قـــصـــب دوخـــــته خـــرمـــن مـــه را چـــــو قصب ســـوخته

(ص۵۹:ب۳)

همچنان که ماه جامه‌های کتانی را می‌پوساند آشوب آن ماه، ماه را سوزانیده بود.

دیـــــدن او چـــــون نمـــــک انگـــیز شد هـــر کـــه درو دیـــد، نمـــک ریـــز شـــد

(ص۵۹:ب۵)

نمـــک در اینجا کنایه از اشـــک اســـت پس دیدن او خورشـــیدوار اشـــک از دیده می‌انگیخت، بینندگان همه اشکبار بودند.

عین القضات از تجربه صریح خود از دیدن شـــاهد آســـمانی ســـخن می‌گفت:"از پیوســـتن نوری که از او بر آمده بود و نوری که از خدا جدا شـــده بود بر وی پدیدار شده بود."

شـــاهد و معشوق نظامی نیز از شـــدت نورانی بودن باعث اشک ریختن و سوزش چشم او می‌شود.

زان دل ســـختش که جگر خـــواره گشت بـــر جگـــر مـــن دل مـــــن پـــاره گشـــت

(۶۰ص:ب۵)

چون معشـــوق به آن ســـخت دلی غمخوار من شد، دل من که به جگر آویخته بود، از شدت شوق از جگر پاره شد.

عـــــشق چـــو آن حقه و آن مـهره دید بلعجبـــی کـــرد و بســـــاطی کشـــــید

(ص۶۰:ب۸)

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

مونس غمخواره غم وی بود　　چـاره گـر مـی‌زده هـم می‌بود

(ص ۶۱:ب۲و۳)

او معتقد است که باید درد داشته باشی، از درد گریزان نباش و به دنبال درد باش.

در پایان نظامی برای ما که از درک سـخنان او عاجز هسـتیم رمز گشایی می‌کند و می‌گوید که:

ای به تبش ناصیت از داغ من　　بی خبـر از سـبزه و از بـاغ من

سبزه فلک بود و نظر تاب او　　باغ سـحر بود و سرشـک آب او

(ص ۶۱:ب۵و۶)

نظامی معنی بعضی از اشـارات شعر خود را این گونه بیان می‌کند:از سبزه منظورم "فلک" بود، و از نور "نظر" و از باغ "سحر" و از آب منظورم "سرشک" بود.

در واقع این یک سفر خیالی بود که:

وان که رخش پردگی خاص بود　　آینـه صـورت اخـلاص بـود

زیباروی، پرده نشینی که از آن سان که گفتیم آیینه اخلاص نما بود، یعنی دل صافی بود. اخلاص، دوستی خالص داشتن، عقیده پاک داشتن، فقط خدا را طلبیدن است.

معشوق یا شاهد آرزو در زیباترین چهره‌ای که سالک اندیشیده و تصورکرده است بر او ظاهر می‌گردد.این چهره دلفروز جز نفس خود سـالک یارب فردی او نیسـت و چون این نفس ناطقه یا جان، نوری از خدا در هیاکل انسانی است، می‌توان آن را حق در یکی از صور تجلی او دانست.شـرط ظهور این چهره زیبا، رنج و ریاضت کشـیدن و پاک شدن از تعلقات و اخلاق ذمیمه و در نتیجه ارتقا نفس از مرتبه اماره به مطمئنه اسـت.در این ارتقا مرتبه روحانی انسان متخلق به اخلاق الهی می‌گردد و همانطور که خدا گنج پنهان بود و با آفرینش خلق و تجلی در خلق خود را آشکار کرد، انسان الهی شـده نیز موفق می‌شـود گنج باطن خود را آشکار و متجلی کند و بیرون از خویش با

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

یافـــت شبی چـــون ســـحر آراســـته خـــــواســـته‌های بـــه دعـــــا خـــواســـته

(ص۶۱:ب۱۰)

نظامی به توصیف آن شب و آن مجلس می‌پردازد.شبی که در پایان متوجه می‌شویم شب قدر است.در این شب مجلس عیش و عشرتی برپاست که شب پاسبان و نگهبان و راز دار این عشـــرت است و هر مزاحمی (عســـس و داروغه و مگس)را سر می‌برد تا این خلوت را بر هم نزنند.برای تغییر موضوع و پرداختن به معشوق بیتی می‌آورد:

وعـــــده به دروازه گـــوش آمـــــده خنـــــده بـــــه در یـــــوزه نـــوش آمـــده

آنچـــــه هـــــــمه عـــــمر کـــــسی یـــافتـــه هـــمنفســـی در نـــفســـی یافتـــه

(ص۶۲:ب۹و۱۰)

شـــبی که وعده وصل به گوش عاشـــق رســـید و خنده به لب معشـــوق آمد برای دریوزه آب حیات از لب وی.ناز معشـــوق با سر پنجه حسن گریبان عاشق را گرفته به طرف خود می‌کشید و دامن کبریای وی نیز بر زمین کشیده می‌شد و آستین‌ها در حال وجد و رقص جواهر می‌افشـــاندند آنچه که کســـی در همه عمر به دست می‌آورد.هم نفســـی در یک نفس به دســـت آورد.به دیدار معشوق دست می‌یابد تا این که عقل سر مســـت می‌شـــود و از صبر تهی دست می‌ماند.هر چه را که دل در سحر گاه آرزو کرده در شـــب به پایان می‌رســـد(و این شب همان شب قدر اســـت)که گویند نامه یک سال آدمی در آن رقم می‌خورد.همان که حافظ هم مدد از آن شب می‌جوید و می‌گوید:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شـــب قـــدر کـــه این تـــازه براتـــم دادند

(حافظ:۱۳۷۰:غزل، بیت ۸)

پس این شـــب، شب معمولی نیست و نظامی خود عنوان می‌کند که باید با یقین به این سفر وارد شوی و به این شب برسی.

ثمره خلوت دوم

ثمره خلوت دوم دیدار با معشــوق اســت او به دیدار معشــوق دست می‌یابد.او را ترک قصب پوش می‌نامد.او را در حالی می‌یابد که شیفته خویش است و از این تاسف می‌خورد که آن شب صبح شود و او به دنبال روشنی آن شب چون آفتاب است.

ترک قصب پوش من آنجا چو ماه　　کــــرده دلم را چــو قــصــب رخنه گاه

(ص۶۶:ب۸)

...کان مه نو کو کمر از نور داشت　　مــاه نـــو از شـــیفتگان دور داشـــت

شیفته شیفته خویش بودرغبتی از من صد از او بیش بود　دل به تمنا که:چه بودی ز روز گر شب ما را نشدی پرده سوز

امشب اگر جفت سلامت شدی　　هـــم نـــفـس روز قـــیامـت شـــدی

روشنی آن شــب چــون آفتاب　　جــویــم بســیار و نـــبینـم بــه خــواب

(ص۶۷:ب۴-۸)

جز به چنان شب طربم خوش نبود　　تا شــب خــوش کرد، شــبم خــوش نبود

(ص۶۷:ب۹)

آن شــب را شــب معراج می‌داند و شاید بتوان این اثر را به نوعی یک سفر دانست که از دل آغاز می‌شود و با معراج به پایان می‌رسد.

روز سفید آن، نه شب داج بود　　بــود شــب، امـــا شــب معـــراج بــود

(ص۶۷:ب۱۱)

صبح فرامی‌رسد نظامی می‌نالد و طلوع صبح را مکافات خود می‌داند.

آن شب و آن شمع نماندم، چه سود　　نیســت چنــان شــد کــه تــو گویــی نبود

(ص۶۸:ب۱۱)

من که ازین شب صفتی کرده‌ام　　آن صفـــــت از معـــــرفتـــی کـــــرده‌ام

(ص۶۹:ب۸)

و آن همه خوبی که درآن صدر بود　　نـــــور خیـــالات شـــب قـــدر بـــود

(ص۶۹:ب۱۴)

نظامی خود همه این واقعه را نور خیالات شب قدر می‌داند.

باز هم نظامی برای یاری ما دست به رمز گشایی می‌زند:

شب صفت پرده تنهایی است　　شـــمع درو گـــــوهـــر بینـــایـــی اســـت

عود و گلابی که برو بسته شد　　نالـــه و اشـــــک دو ســـه دلخســـته شـــد

(ص۶۹:ب۹و۱۰)

برای آن که صفت شب را بکنیم نیاز به معرفت داریم.

شـــب، تعریف مرحله تنهایی است، یعنی هر وقت که انسان با خود خلوت کند در اصطلاح عرفان شب نامیده می‌شود.

شـــمع در او یعنی وقتی از شـــمع سخن گفته می‌شـــود منظور نظر و بینش عرفانی است.

عود و گلابی که به آن شب و آن بزم نسبت داده‌اند عبارت از ناله و اشک غمگینان و دردمندان عشق است.

کوش کزان شمع به داغی رسی　　تـــا چو نظـــامـــی به چـــــراغی رســـی

(ص۶۹:ب۱۴)

کوشـــش کن که از آن شـــمع یا خورشید دل به گرمی و سوزانی و عشقی برسی تا مانند نظامی به معرفت حقیقی دست یابی.

دو خلوت و ثمره خلوت‌ها مسیر سفر روحانی سالک است تا جایگاه وطن اصلی

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۵۹ ◇◇◇

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

منابع

کتابها

۱. بها الدین ولد(۱۳۵۲)، معارف، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، چاپ سوم، انتشارات طهوری.

۲. پورنامداریان، تقی(۱۳۸۲)، دیدار با سیمرغ، چاپ سوم، پژوهشگاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی.

۳. پورنامداریان، تقی(۱۳۸۶)، رمز وداستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ ششم، انتشارات علمی فرهنگی.

۴.ثروتیان، بهروز(۱۳۷۰)، شرح مخزن الاسرار نظامی، چاپ اول، ا نتشاراتبرگ.

۵. حمیدیان، سعید (۱۳۸۰)، مخزن الاسرار حکیم نظامی گنجوی، چاپ پنجم، نشر قطره.

۶. زرقانی، سیدمهدی(۱۳۹۱)، بوطیقای کلاسیک، چاپ اول، نتشارات سخن.

۷. زنجانی، برات(۱۳۷۸)، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرارنظامی گنجوی، چاپ پنجم، انتشارات دانشگاه تهران.

۸. زرین کوب، عبدالحسین(۱۳۷۷)، پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد، چاپ سوم، انتشارات سخن.

۹. شهابی، علی اکبر، (۱۳۳۴)نظامی شاعرداستانسرا، تهران، کتابخانه ابن سینا.

۱۰. شیمل، آنه ماری(۱۳۹۰)، راز اعداد، ترجمه فاطمه توفیقی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه ادیان ومذاهب.

۱۱. صفوی، سلمان، ساختار مثنوی معنوی.

۱۲. ماحوزی، مهدی(۱۳۸۹)، شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، چاپ اول، انتشارات زوار.

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇